

نمایش کوتاه سیاسی

((مک دونالد))

صحنه: مرد وارد صحنه شده و در حالیکه یک کیسه در دست دارد داد می زند اقدس اقدس کجایی؟

مرد: اقدس پس کجایی ...

صدا از بیرون صحنه: عباس اومدی ...

عباس: آره اومدم چند تا ساندویچ آوردم بیا با هم بخوریم.

صدا: تو و حسین بخورید- برا منو بذارید کنار میام- حسین وارد می شود ...

حسین: بابا سلام ...

عباس: سلام بابا جان ... بیا ساندویچ آوردم بخور.

حسین: رفته بودی راهپیمایی ۲۲ بهمن یا اینکه ساندویچ بخری؟

عباس: نه بابا ... حسابی شعار مرگ بر آمریکا دادیم و برگشتیم.

حسین: شلوغ بود.

عباس: حسابی پسر، مردم سنگ تموم گذاشتن.

حسین: حتما ساندویچ ها رو صلواتی می دادن.

عباس: آره بابا این دفعه دست و دل باز شده بودن- با ماشین های شیک و پیک اومده بودن و ساندویچ و نوشابه

توزیع می کردند صلواتی نه، می گفتن رایگانه!!!

حسین: بابا اینا که مک دونالده ... آمریکایی ... شعار مرگ بر آمریکا ... بعد ساندویچ رایگان آمریکایی ... اونم

با این نوشابه ها بابا.

عباس: نوشابه ها الکل نداره ... نگران نباش عینه کوکاکولا و پپسی خودمونه.

حسین: بابا اولاً کوکا و پپسی مال خودمون نیست ولی اینا ویسکی و وتکاست، می دونی؟؟؟

عباس: آره ولی الکل نداره فقط طمع و مزه اش مثل ویسکی و وتکاست.

حسین: خوب بابا جون اولش بدون الکل شو میدان بعدش که اعتیاد پیدا کردی با الکل شو هم میدان اونوقت رایگان هم نیست چندین برابر پولشو هم می گیرن.

عباس: نه بابا.

حسین: ادای پدر را در می آورد و می گوید جون بابا.

عباس: حالا که پول نگرفتن و رایگان بود.

حسین: بابا هیچ فکر کردی چرا اونایی که انرژی هسته ای و علم و دانش به ما نمیدن، چرا برندهای مصرفی و تجاری خودشونو مجانی و رایگان میدن؟

عباس: پسر مثل اینکه زنگ زدند.

حسین: آره بابا، سعیده ... رفته بود تمرین تئاتر.

صدای زن: ببین کیه در میزنه.

پسر: مامان سعیده.

بابا: خاک بر سرم ... بیا بیا این ساندویچو با چاقو نصف کن، سعید هم بخوره ... خاک بر سرم کمی باید صبر کردم تا سعید می اومد ...

پسر: بابا جون قربونت بشم، سعید الان روی صحنه تئاتر کلی خورده

– سعید وارد می شود

سعید: سلام ...

پدر: سلام سعید جان، خسته نباشی بیا ساندویچ گرفته ام، بخور کمی خستگی در بیاد.

سعید: نوش جان، من یه چیزی خوردم ... شما بخورید ...

پدر: آخه از گلوم پایین نمیره ... یه نصف رو تو بخور ...

سعید: باشه ... راستی بابا بالاخره، فکراتو کردی؟

پدر: آخه ... آخه پسر من خوب نیست پیام تو این سن و سال تئاتر بازی کنم ... اونم نقش یک معتادو!!!

سعید: بابا خودت گفتی جوون بودی بازی می کردی.

بابا: خوب چشم به خاطر تو هر کاری از دستم بر بیاد می کنم.

سعید: بابا راست میگی؟

بابا: آره بابا، زندگی من قداى شما شده، از این به بعد هم نوکری همتونو می کنم.

سعید با خوشحالی: نوکرت بابا، چاکرم بابا و بابا را بغل می کند.

بابا: حالا باید کی شروع کنم؟

سعید: اوّل باید یه تست ازت بگیرم بعدا بهت میگم.

بلند شو بابا، حالت یک فرد معتاد رو بگیر و از در وارد شو.

– پدر به سمت درب رفته و با حالت معتادگونه وارد می شود.

سعید: خیلی خوبه، حالا بگو بر پدرم بر پدرش اصلا بر پدر همون و همشون لعنت.

پدر: بر پدرم دیگه چرا؟

سعید: بابا تو نمایش باید بگی ... پدر واقعی رو که خدا رحمت کنه، یه باره دیگه بیا.

بابا تکرار می کنه و میگه: بر پدرم بر پدرش اصلا بر پدر همتون و همشون لعنت.

سعید: خیلی عالیه، واقعا، برای پدر دست می زنه و میگه بابا شما باید نقش یک معتاد که قدیم قدیم که تریاک رو

می دادن و سوخته اش را می خریدین بازی کنی.

پدر: فهمیدم غربی ها نامردا اول تریاکو مجانی می دادن و سوخته اش می خریدن وقتی خوب که مردم بدبخت کردن دیگه از تریاک مجانی خبری نبود و با پول می فروختن و سوخته اش هم موند دست مردم ...

سعید: آره بابا جون، این طوری اول دون می پاچیدن تا مردم معتاد و مصرف کننده بشن، بعدا تریاکو به هر قیمتی که می خواستن می فروختند و ...

پدر: البته کمی که گذشت مردم فهمیدند که این یه نقشه استعماری بوده.

سعید: ولی چه... همیشه وقتی مردم بیدار میشن که دیگه دیر شده ... راستی بابا ساندویچ که مال شرکت مک دونالده!!!

بابا: آره پسر، تو راهپیمایی مجانی توزیع می کردند ...

سعید: راست میگی بابا؟

بابا: آره، نوشابه غیرالکلی با طعم و تکا و نمی دونم برندهای معروف بقولی حسین ... اکی و واکی ...

سعید: بابا پروژه نفوذ رو شروع کردن ... ماهواره ها و شبکه های اجتماعی کار خودشونو کردند ...

بابا: خوب مردم دیدن مجانی و مفته گرفتن ... چکار می کردند آخه؟

سعید: بابا اولش همه چی مفته و مجانی ... همین برنامه های ماهواره ای رو تو کشور خودشون پولی به مردم میدن ... ولی برای ما مجانی می فرستند البته اولاش، بابا تازه همین اولش هم با آگهی بازرگانی کلی سود می کنند.

بابا: آره پسر، خوب که مردم اعتیاد پیدا کردند اونوقت مثل جریان تریاک میشه پولی میشه و دیگه از خرید سوخته اش

هم خبری نمیشه.

سعید: بابا کاش درد این بود ... اونقدر سرمو گرم می کنند که دیگه فرهنگ و آداب و رسوم خودمون چیزی برای نسل های بعدی نمونه و کاملاً بشیم فرنگی و غربی ... رفتارمون ... خوردنمون .. پوشیدنمون ... حرف زدن و همه چیمون میشه غربی به تمام معنا.

بابا: آره بابا این همه شهید دادیم تا دین عدل و آزادیمون استقلال کشورمون حفظ کنیم اونوقت با دست خودمون قبر مونو می کنند ...

سعید: البته بابا توی قضایای طبس و حمله آمریکایی هم مردم خواب بودند سربازهای خدا به شکل شن های روان و باد طوفان دشمن رو شکست دادند، باید به خدا پناه ببریم و بیدار بمونیم تا بیداری هست، محال خواب غفلت ما رو بگیره ... چراغی که ایزد برافروزد هر آنکه پف کند ریشش بسوزد ... تا زمانی که مرگ بر آمریکا میگیریم یعنی بیداریم.

و از خواب رفتن بیزاریم. باید بریم و از خواب زمستانی و بیداری و زندگی بگیریم، از عاشورا و کربلا و ذلت و خواری و از آزاده مرد بودن حسین (ع) بگیریم و از شیطان بزرگ و توطئه هایش.